

مسخ اندیشه یا موسیقی

کتیون آدرلی



در دنیای مدرن گونا گونی نگاه به هستی در عرصه هنر، رویکرد اختلاف فردیت های خلاق است. گرایش معرفتی، هنری و همچنین علل فردی و اجتماعی آن را می توان در روان شناسی شخصیت هنرمندان تبیین کرد.

هر فرهنگ در عین تجانس در درون خود نامتجانس است، علت آن هم وجود لایه های مختلف و متضاد اجتماعی است که با اهداف، گرایشها و منافع دگرسان در "نا همگونی و ناهمزمانی" است. ناهمگونی و ناهمزمانی یکی دیگر از مشخصات جامعه و فرهنگ ایرانی است.

فرهنگ ایرانی همواره گرفتار "ناهمزمانی" و "ناهمزمانی" گسترده و عمیق میان بخش های مختلف لایه های اجتماعی، و فرهنگی بوده و هست. این موقعیت فرهنگی، هنری، اجتماعی و روان شناختی اما مشخصه دوران "گذرا"ی جامعه ایست که دچار تاخیر رشد فرهنگی ست و در جدال با سنت و مدرنیته، در سنتیز با گذشته و اکنون است که این جامعه در برزخ گرفتار آمده.

ازین رو محمل و محل گفتار و کردار و پندار فرهنگی نیز در چنین جامعه ای ناهمخوان و نامتوازن است. این ناهمخوانی و عدم توازن از دوران مشروطه تا به امروز در تمام عرصه ها و لایه های اجتماعی و فرهنگی و هنری وجود داشته و تا کنون نیز نتوانسته به سامان برسد. این معضل را می توان در قلمرو هنر موسیقی و ترانه سرایی ملموس تر و نمایان تر به نسبت دیگر عرصه ها یافت.

در ایران امروز، یک نوع از موسیقی محبوبیت عام دارد. این نوع از موسیقی اما محصول زایش طبیعی جامعه ما نیست. «به طور کلی در عرصه هنر، بحث موسیقی مسئله روز است. موسیقی اصیل، ملی، محلی و فولکوریک، موسیقی جهانی، غرب و... رؤس مطالب هستند ولی با تمام قدرت و نفوذی که این فرزند ناخواسته دارد، کسی از آن نمی گوید و نمی نویسد. همه بدون استثناء براین باورند که این نوع از موسیقی مبتدل است و علت اشاعه اش رژیم سابق. براین فرزند ناخواسته نامهای گوناگون نهاده اند: مبتدل، کاباره ای، سبک، لاله زاری، کوچبازاری، مطربی، ضربی، درباری و...» اخیراً لوس آنجلسی و...» (۱)

در این مقال اما، خاصه بحث پیرامون موسیقی "لوس آنجلسی" و مشخصات آن است که باز تولید آن به فاصله چند روز از خارج از کشور در بازارهای داخل ایران سر برمی آورد و نقل و نبات مشتریان جامعه «بی چرا» می شود. این نوع از موسیقی که ترانه سرایان و خوانندگان آن پشتیبانی و حامیانی قدرتمند دارند که به تولید آن می پردازند به زعم خود در پی سکوی پرش به سوی نوآفرینی اند، متأسفانه همچون تجربه های فرهنگی و هنری دیگر راه به ناکجا آباد می برد. متأسفانه نه نقدی بر آن نوشته

می‌شود و نه شکی بر آن وارد. پس همچنان یکه‌تازی می‌کند، بی آن‌که گامی به پیش بردارد و گره از مشکلی بگشاید.

موسیقی "لوس آنجلسی" در پاسخ به یک نیاز، بیشتر به بازار نظر دارد و کسب سود بیشتر هدف اصلی آن است. در نتیجه به جای آن که بر غنای هنر موسیقی بیفزاید از رشدش کاسته و همچنان می‌کاهد. به طور کلی، اختلافی اساسی میان عرصه، گرایش، روش، تفکر و تخیل لازم برای سرودن ترانه‌ای امروزی با عرصه، گرایش، روش، تفکر و تخیل دیروزین وجود ندارد.

اگر دیروز ترانه "دختر همسایه" با صدای افشین به گوش می‌رسید و بر زبان‌ها جاری می‌شد، امروز از افشین دیگری همان موضوع را آبی‌تر از آبی‌تر از گذشته می‌شنویم:

دختر همسایه شبای تابستون گاهی می‌اومد روی بوم
هر دفعه یک گلی پرت می‌کرد این ور خونه مون
یعنی زود بیا لب بوم دلش نمی‌گرفت آروم (خواننده: افشین دیروزین)

و اکنون:

یه ماچ داد و دمش گرم ... بابا دمش گرم. (خواننده: افشین امروزی)

و یا از همین خواننده امروزی ترانه شیطونک:

ش له له. ش له له.. له له له
دختر کوچه بغلی، ابرو کمون، چشم عسلی
بد جوری عاشقت شدم با اون نگاه اولی
کوچولوی آتیش پاره، می‌دونی دلم دوست داره
این پا و اون پا کردنت، کلاه سرم نمی‌زاره

شی.. شی.. شی.. شیطونک (نام ترانه: شیطونک. ترانه سر؟)

(ترانه نخست حال و هوای شهرهای سنتی ایران را دارد که مردم تابستان‌ها بر پشت بام‌ها می‌خوابیدند. خیابان‌ها از تردد اتوموبیل‌ها خالی بود و در سکوت شب می‌شد بر پشت بام خوابید. در ترانه دوم اما خواننده هنوز فرق بین ماچ و بوسه را نمی‌داند. انگار مادری بر گونه پسرش ماچ می‌نشاند. ماچ رفتاری یک‌طرفه است. بوسه عاشقانه کنشی است دوجانبه. از آن گذشته به زعم خواننده و یا ترانه‌سرا زن هنوز سمبل شیطانی است که می‌فریبد و مرد را به دام عشق گرفتار می‌کند. حال خواننده باید حداقل به خودش پاسخ گوید که چرا نخستین ترانه که در ایران چهل سال پیش سروده شده، حداقل از نظر فرهنگی پیشرفته‌تر از ترانه‌ای است که در این سال‌ها در غرب سروده شده است.)

با این تفاصیل، کم نیستند ترانه سرایان و خوانندگانی که در سرودن ترانه و ساختن موسیقی بر آن، هنوز میان "هیچ‌سرایایی" و ترانه‌سرایایی فرقی نمی‌بینند. شاید هم از آگاهی لازم در این عرصه از هنر برخوردار نیستند. اغلب آنان حتا از آموزش ابتدایی این رشته از هنر بی بهره‌اند. زمان را در نیافته‌اند. در روزمرگی زندگی می‌کنند و نگاهشان ناآگاهانه به گذشته است. مخاطبان این گونه از موسیقی نیز در کلیت خویش جوانانی هستند سراسر شور و احساس که متأسفانه از همین ویژگی آنان دارد سوء

استفاده می‌شود. هدف این است که فکر و احساس مصرف‌کنندگان تسخیر شود، امری که متأسفانه به وقوع می‌پیوندد.

(سانسور سراسر بلاهت است. ابزاری در دست رژیم اقتدارگرا تا از آن در تحقیق افکار توده‌ها استفاده کند. هدف پرورش افراد جامعه با فکری واحد است. همه چون هم ببندیشند و یا بهتر آن‌که هیچ نبندیشند، زیرا رهبر به جای همه خواهد اندیشید و توده را رهبر خواهد بود. سانسور یعنی تعیین تکلیف برای جامعه که چه بخواند، چه گوش کند و چه رفتاری از خود نشان دهد. در جامعه خفقان‌زده که سانسور حاکم است، هنرمند می‌کوشد تا با استفاده از سمبل‌هایی به ابهام‌نویسی روی آورد تا شاید بدینوسیله برای سخنان خویش اجازه نشر دریافت دارد. در چنین جامعه‌ای چه بسا تشخیص هنر از ضد هنر مشکل باشد. آنجا که هنرمندان با استعداد امکان عرصه آثار خویش ندارند، تولیدات دیگری به جای هنر می‌نشینند و شبه هنر رواج می‌یابد. چنین روندی در جامعه ایران واقعیتی ملموس است. اما استفاده از ابهام‌گویی و پیچاندن مفاهیم در اثر هنری در خارج از کشور سؤال‌برانگیز است. هنرمند چه لزومی می‌بیند تا به سمبل‌هایی غیر هنری توسل جوید. ساده این‌که؛ اگر هنرمند حرفی برای گفتن و سخنی برای نوشتن دارد، چرا باید به لفافه پناه ببرد و ابهام‌گویی را برگزیند.)

گروه "بلک کت" یکی از تولیدکنندگان چنین موسیقی‌ست که خوانندگان خود را نیز خود پرورش می‌دهد. کار آنان به هنر شباهتی ندارد. نه از شعر آگاهی دارند و نه ترانه را می‌شناسند. در کار آنان نباید نوع‌آوری جست. هدف دستیابی به سرمایه است. در این راه "شعار" را مفیدتر از همه یافته‌اند و در همین راه گام بر می‌دارند. چند نمونه از شعارسرایی که جای ترانه‌سرایی نشسته است:

برای نمونه: ترانه قدغن، ترانه سرا: شهریار قنبری. خواننده (؟)

آبی دریا، قدغن | شوق تماشا، قدغن | عشق دو ماهی، قدغن | با هم و تنها، قدغن |
 برای عشق تازه، اجازه بی اجازه |
 بچ بچ و نجوا، قدغن | رقص سایه‌ها، قدغن | کشف بوسه بی‌هوا، به وقت رویا، قدغن |
 برای خواب تازه، اجازه بی‌اجازه
 در این غربت خانگی، بگو هر چه باید بگی | غزل بگو به سادگی | بگو زنده باد به زندگی |
 برای شعر تازه، اجازه بی‌اجازه |
 از تو نوشتن، قدغن | گلایه کردن، قدغن | عطر خوش زن، قدغن | تو قدغن، من قدغن |
 برای روز تازه، اجازه بی اجازه. |

انگار ترانه سرا در ایران نشسته و دارد زیر تیغ سانسور حاکم می‌سراید. زحمت وزارت ارشاد اسلامی را هم کم کرده، هر آن چه را که خود می‌خواهد مجاز می‌شمارد و هر آن چه را که مجاز نمی‌داند قدغن می‌کند!

نمونه دیگری از این شعارها که جانشین شعر و یا ترانه شده‌اند، به قلم همین ترانه سرا، شهریار قنبری!

منم که جنگلی بی زمین بودم | به جرم کشف گل در اوین بودم | ترانه مال مردم، نت به نت پیدا
 ولی گم بود | تمام حیرت من بوی گندم بود | رویا خود بیداریه، کار تو زخمی کاریه | کار تو
 بالا رفته ارها شدن کار منه | این کار من بود | این راه من بود |

خواننده: داریوش، از آلبوم راه من

در موسیقی "لوس آنجلسی" نباید انتظار داشت که بین عقل و احساس هماهنگی و تناسبی برقرار باشد. می‌توان هر سخن بیهوده‌ای را به خورد مردم داد. خواننده نیز از آنجا که آگاه به موضوع نیست، طوطی‌وار، آنچه را که شنیده، تکرار می‌کند. هنر آوازخوانی نیز در این عرصه به بازار نظر دارد. درست همان کاری که بساز و بفروش‌ها در امر ساختمان‌سازی پیش می‌گیرند.

در این گونه از موسیقی، ابزار، واژه‌ها، تعابیر مدرن و معاصر به شکلی کاسبکارانه از واقعیت خویش تهی می‌شوند تا به خدمت سنت درآیند؛ چیزی به ظاهر مدرن ولی در باطن سنت ناب. چیزی که در چنین فضایی پدید آید، نه این است و نه آن. چیزی بیهوده و مسخره. افیونی که می‌خواهد مسکن باشد. معجونی قابل هضم همگان، برای مزاجهای معتاد و راحت‌الحقوم‌طلب آنان. برای ذهن‌های آسان‌پسند. در واقع مدرنیته تعدیل می‌شود تا کهنه از آن نرمد! در دستان ترانه‌سرایان این نوع از موسیقی، بر کف دستی پدیده‌های نو موجود است و در کف دست دیگر نگاه کهنه و نمور و قرون وسطایی. آنان این دو را چنان کش می‌دهند تا به هم نزدیک شوند. وقتی هم که به هم نزدیک و یا مخلوط می‌شوند آش شله‌قلمکاری بوجود می‌آید که "برادران کامران و هومن" آشپز آنند و سر آشپز هم گروه "بلک کت".

ترانه "بیست" از این نوع دستپخت‌هاست:

تو خودت نمره بیستی | تو مثل هیچکسی نیستی | کسی مٹ تو ندیدم | توی قصه‌م نشنیدم | نه
قدیما نه تا حالا | هیچکسی نیست اون قد بالا | کسی مٹ تو بلد نیست که هم یک باشه و هم
بیست | تو رکوردهارو شکستی | توی هر قلبی نشستی | تو خودت نمره بیستی | تو مٹ
هیچکسی نیستی |

و یا از همین دو برادر ترانه من تورو می‌خوام:

نمره بیست کلاس رو می‌خوام | بهترین هوش و حواس رو نمی‌خوام | دختر خوشگل شهر پریون
| اون که جاش تو قصه‌ها سر رو نمی‌خوام | چشای یک کمی شیطون | موهای خیلی پریشون |
عشق مخفی، عشق پنهون | آره تنهام ولی مهمون (?) | من تورو می‌خوام، تورو می‌خوام،
اونارو نمی‌خوام | نفسم تویی، هوا رو نمی‌خوام.

اما علت استقبال جامعه از این نوع از موسیقی را باید در رگه‌های آشکار فرهنگی-روان‌شناختی جامعه‌ای جستجو کرد که فکر نمی‌کند، نمی‌پرسد، شک را نمی‌شناسد و گرفتار فرهنگ "بی‌چرایی" خویش‌اند. (۲)

فرهنگ "بی‌چرا"، ریشه تفکر انتقادی ندارد. کسی نمی‌اندیشد که چه می‌شود. آنچه به گوش می‌رسد، هذیان‌های خواننده است و یا کابوس‌های جامعه‌ای خفقان‌زده.

بحث برسر موسیقی درباری و سنتی و یا روحی و غیرو نیست، بحث بر معضل جدیدی است که در موسیقی و ترانه‌سرایی پدید آمده که نه فقط ترویج‌کننده فرهنگ "بی‌چرایی" است، بلکه مروج خصوصیات روان‌پریشی-مازوخیستی-سادسیسمی نیز هست. برای روشن‌تر شدن موضوع بر مواردی مشخص، به عنوان نمونه، انگشت می‌گذارم.

خصوصیات و نشانه‌های ترانه و موسیقی "لوس آنجلسی":

۱- ترویج روحیه مازوخیستی – سادیسمی

مازوخیسم، در روان‌شناسی اصطلاحی ست برای کسب لذت جنسی که از طریق درد به جسم و روان اطلاق داده شده است. از این منظر، مازوخیسم با رفتارهای دردناک که در روابط بین فردی روی می‌دهد همگونی دارد. مازوخیسم از نام داستان نویس اتریشی "لئوپولد فون ساخر مازوخ" برگرفته شده است که در داستان‌های خود ارضا جنسی را از طریق تحمل درد توصیف می‌کرد. تحمل درد می‌تواند به گونه تمایل به کتک خوردن، فحاشی شنیدن، به زنجیر یا طناب بسته شدن، شلاق خوردن برارگانه‌های جنسی و به صورت سمبولیک مورد تحقیر قرار گرفتن نمایان شود. "آزار طلبی لذت‌زا"، یکی از چند انواع اختلال روحی و روانی ست. "آزار طلبی کلامی"، حالتی ست که در آن شخص مشتاق شنیدن توهین و تحقیر است. "منش آزارطلب" با رنج کشیدن، شکایت، تحقیر نفس و محبت جویی افراطی مشخص شده است. در برابر مازوخیست، سادیسم قرار دارد. سادیسم، به معنای دیگر آزاری جنسی ست. این اصطلاح، پس از "مارکی دوساد"، نویسنده فرانسوی که در داستان‌هایش افرادی را توصیف نموده که برای کسب لذت جنسی، خشونت بیرحمانه‌ای را نشان می‌دهند. سادیسم، از طریق شکنجه و ایجاد درد جسمی و روحی برای دیگری یا دیگران از اطلاق داده شده است. (۳)

بخش دیگری از انواع سادیسم و مازوخیست، "آزار اجتماعی" است که از توضیح آن صرف نظر شده است. زیرا به بحث موسیقی ارتباط ندارد.

لازم به توضیح است که این دو واژه روان‌شناسی (مازوخیست – سادیسم) کاربردی عامیانه و اجتماعی به خود گرفته است و در نمودارهای تحلیل جامعه‌شناسی و فرهنگی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

دو نمونه به عنوان مشتق از خروار:

ترانه نجاتم بده و چه خوبه با صدای گوگوش و ترانه سرا شهریار قنبری:

همین حسی که دارم وقتی از تو دورم، تلخ و بیمارم، چقد خوبه
 همین بس که می‌دونم خوبه خوبی، خوابه خوابی، من که بیدارم، چقد خوبه
 همین بغضی که دارم | همین ساز شکسته | دلیل از تو مردن، از تو رفتن | تاتو برگشتن | چقد
 خوبه
 همین اشکی که لغزید | همین دستی که لرزید | همین دردی که پیچید از غم تو در صدای من،
 چقد خوبه | چقد خوبه که هستی، آگه حتی بد بد | آگه حتی غریبه مٹ سایه | پا به پای من | چقد
 خوبه
 چه بی نوره ستاره | همین که تو بخندی | چه بی رنگه آفاقی | پیش لبهات | وقت شگفتن | چقد
 خوبه
 همین حرفی که کم شد از لب من تا ترانه از تو پر باشه، چقد خوبه
 همین وزنی که گم شد تا دوباره عاشقانه از تو پر باشه، چقد خوبه.

در یک رابطه مازوخیستی – سادیسمی، کنش هست و واکنش. به عبارتی، یک رابطه مکمل برای آزار دیدن و آزار دادن! یکی باید باشد تا آزار دهد و شرایط را برای لذت‌جویی فراهم آورد، یکی هم باید باشد تا آزار را تجربه کند و از آن لذت ببرد. هر دو سر و تن به رنجی متقابل می‌سپارند. معشوق هر قدر بیشتر آزار ببیند، اوج لذت جنسی و شور و شغف عاشقانه‌اش گل می‌دهد. عاشق هم هر قدر آزار

دهد لذت بیشتری می‌برد و معشوق در نگاهش، عاشق‌ترین عاشق‌ها جلوه می‌کند و از این رو... روحیه مازوخیستی و سادیسمی با تمارض می‌کوشد تا به وسیله ایجاد و پذیرش بی قید و شرط آزار و رنج روحی و جسمی، تمایلات روان پریشی را در دیگری پرورش داده، تحریک نماید تا هم خود لذت ببرد و هم به دیگری لذت ببخشد.

روحیه مازوخیستی - سادیسمی از روابط اضطراب‌آور و خشونت‌آمیز لذت می‌برد و از همین رویکرد است که نسبت به کسی احساس وابستگی و تعلق می‌نماید و بر این حس نام عشق می‌نهد و تا آن حد پیش می‌رود که هر گونه رفتار و کنش و واکنش خشونت‌آمیز و تحقیر بار را در معنا و مفهوم اینار می‌یابد و در برابر هر تلخکامی عابد درگاه رنج است و منفعل در برابر اراده معشوق! در برابر چنین روحیاتی همواره باید کسی یا چیزی وجود داشته باشد تا ایجاد هیجان کند و حس آزار را برانگیزد و اگر یافت نشود، خود به آزار خویشتن می‌پردازد. رفتارهای هیستریکی از این گروه واکنشی روحی و عاطفی‌اند.

بدین ترتیب هر قدر این احساس عمیق‌تر باشد و آزار گسترده‌تر، لذتش گوارتر و دلچسب‌تر و خوبتر!

... و اما ترانه نجاتم بده از همین ترانه‌سرا با صدای گوگوش، کلکسیون کاملی از تناقضات روحی‌ست. این ترانه را به دو بخش تقسیم کرده‌اند تا ضدیت هر دو بند آشکار و تناقض، گویاتر شود. در بند نخست ترانه سرا چنین می‌سراید:

از این سفره سرد و خالی \ از این سر پناه خیالی \ نجاتم بده
از این خواب عاشق کش بد \ از این فکر باید، نباید \ نجاتم بده
از این صحنه پر هیاهو \ تو از ترس چاقو در آهو، نجاتم بده
از این لحظه‌های کشنده \ از این ضجه‌های زنده \ نجاتم بده

اگر فرض محال را بگیریم که چنین نجات دهنده‌ای وجود دارد تا از آن چه که در سطور بالا از آن به عنوان خواهش و تمنا و آرزو سخن به میان آمد و او یا آن نجات‌دهنده توانایی این را دارد تا منجی باشد و تکلیف حدیث آرزومندی را کامل کند، به ناگاه در بند دوم همه چیز وارونه می‌شود و نجات‌دهنده بلا تکلیف می‌ماند و بالاخره نمی‌داند که آیا باید این بی‌پناه را نجات بدهد یا به حال خود رهاش کند. آیا دست به یاری دراز شده را بگیرد و از آن سفره سرد و خالی نجاتش دهد و یا چنین نکند؟ زیرا در بند دوم از قرار معلوم هر آنچه را که دست به یاری دراز شده طلب نموده، به ناگاه پذیرفتنی و خواستنی می‌شود و دنیا بر وفق مراد می‌گردد و تمام بدی‌ها و زشتی‌ها و ترس‌ها فرو می‌ریزند و ضجه‌ها پایان می‌گیرند و سفره خالی و سرد هم پُر می‌شود!

بند دوم:

نباید بزاریم ستاره بمیره \ نباید دل شادی ما بمیره \ نباید که این ترس دوری بریزه \ همین وحشت از تو مردن عزیزه \ همین نمم غم کناره تو خوبه \ چه خالی چه پر! مٹ شعر نو خوبه \ جهان با تو سر ریز و لبریز رنگه \ کنار تو آوارگی هم قشنگه \

حدیث مفصل را از این مجمل به خوبی می‌توان دریافت.

این گونه ترانه‌ها روند تقلیل روحیه سرسپردگی و "تناقضات روحی" را وسعت می‌بخشند. همان ساده‌پنداری‌ها و کلیشه‌گویی‌هایی را که مقبول همگان است، تولید و پخش می‌کنند.

ما همواره با چنین تناقضاتی در تمام عرصه‌های فرهنگی و هنری روبرو بوده‌ایم و خود را با آن منطبق کرده‌ایم، در نتیجه بسیاری از مسائلی که می‌توانند مانع و رادعی در راه رشد و اعتلای هنر تلقی شوند برای ما به صورت اصول، عادات، خُلقیات و ارزش‌های بدیهی در آمده است. همواره نیز اعتراض‌کنندگان به این گونه روحيات و خُلقیات، از هر جنبه و نظرگاهی مورد خشم قرار گرفته، مطرود و مردود و ملعون و و تلقی شده‌اند.

۲- لمپنیسم

تعریف عمومی و اجتماعی - روان شناسی

یعنی: طرفداری و پیروی از لمپن‌ها.

لمپن‌ها اما کیستند و چیستند؟ لمپن، به عقب مانده ترین و وازده ترین افراد جامعه از قبیل دزدان و اوباش که معمولاً در تحولات اجتماعی نقش منفی را بازی می‌کنند و تخریب کننده روابط انسانی‌اند، اطلاق می‌گردد.

"در تعریف عام، به عناصری از افراد جامعه که در تولید اجتماعی نقشی ندارند، لمپن می‌گویند. در فرهنگ فارسی مشکل بتوان واژه مترادف با لمپن یافت. لات، ولگرد، جاهل، لوطی، اوباش، اراذل، انگل، مفت خور، و... هر کدام گوشه‌ای از خصوصیات لمپن را در خود دارند، ولی معادل کاملی نیستند."

"لمپن‌ها آدم‌هایی متزلزل هستند و به قول خودشان باد به پرچم، سریعاً کارفرما و رهبر عوض می‌کنند. هر جا احساس خطر کنند، سریع تغییر جهت می‌دهند."

"بی‌محتوایی و تبلیغ لمپنیسم، بیشتر به آن دسته ترانه‌هایی تعلق دارند که دارای کلمات و جملات نا مفهوم و بی‌محتوا هستند. در بسیاری از ترانه‌ها کلماتی فاقد معنی و جملات نا مفهوم تکرار می‌شوند. در کل هیچ تفکر و اندیشه‌ای را در پی نمی‌گیرد. هیچ مصرع، پاره یا بندی، ارتباط مفهومی با بعد و قبل خود ندارد. تبلیغ لمپنیسم به زبان و کلمات نیز سرایت کرده است. بلبشوی حاصل، نه برای ترانه سرا و نه خواننده مفهوم است و نه برای شنونده. در این ترانه‌ها نه حرفی برای گفتن و نه احساسی، که حداقل بتوان نامل بر آن. جود ندارد. ذهن آشفته ایست که در قالب کلمات نیز نمی‌گنجد و فقط در جنب موزیک تکرار می‌شود." (۵)

ترانه: لات با صدای قیصر، ترانه سرا؟! از این نمونه‌ها ست :

توی شهر بی حساب ما | از همه لات‌ها من سرم | با شاخ و شونه‌هام که شده | دل می‌دم و دل می‌برم | دو رنگی توی کار ما نیست | عشق و صفا پیشه ماست | با این همه دوز و کلک |
 "خدا" در اندیشه ماست | بچه ناف و نمک | خوش تیمو با نمک | پا بزارم روی دلکم | خودم یه پارچه کلکم | لات. لات. لاتم من. | خاک زیر پاتم من. | لات. لات. لاتم من | تا آخرش پاتم من |
 لوطی اگر حساب کنی | از همه سر ترش منم | توی بد و بد بیاری | اول و آخرش منم | هیچ زد و بندی نداریم | خط و نشون کار ما نیس | با این همه که ما لاتیتم و شوخ | نامردی توی کار ما نیس |

حدیث این مجمل را هم بخوانید از دو ترانه دیگر که سر فهرست آن آورده شده است!

نام ترانه: حرف بزن، با صدای سیمین، ترانه سرا مسعود امینی (مردم من از عشق تو مردم، حرف بزن)

۳- عدم مطابقت آهنگ با ترانه (موسیقی شاد با متن غم آلود و حزن آور و یا برعکس)

ترانه: برو. با صدای شیلا، ترانه سرا؟

تو منو می‌ترسونی با صد هزار نقش و نشون | منو آزارم می‌دی با این همه زخم زبون | منو
آتیش می‌زنی میری با یار دیگری | میگی تنها می‌مونم من با غم دربه دری | برو برو برو برو
برو برو برو یارت نمی‌شم | گرفتارت نمیشم | امث تو | واسه من | فراوونه فراوونه | آگه تو
نباشی | شب من چراغونه چراغون |

این ترانه در دیسکوتک‌های خارج از کشور و در داخل ایران، در مجالس جشن نامزدی و عروسی و پارتی‌های عاشقانه و دوستانه شنیده می‌شود و با آن ساز و سوری دارند، بی آن که توجه کنند با چه متنی و نغمه‌ای تن می‌لرزاند، شوق می‌کنند و پای می‌کوبند!

نمونه دیگر: ترانه: نپرس، با صدای ابی ترانه سرا (؟)

ریتمی شاد در برابر متنی غمگین:

یه قاصد خبرم داد | که آفتاب لب بومه | نوشتم رو تن شب | که خوشبختی تمومه | نه من مونده و
مایبی | نه حرفی نه صدایی | هزار دفعه شگستن | عجب حادثه هایی | نپرس از شب و روزم
| که توی چه حالم توی چه حالی | به مستی شب و تا صبح | خرابم چه خرابی | به شب زل زده
بودم | به این عشق | که شب مهتابی همیشه | نگاهم به هوا بود | به این عشق | که روز آفتابی
میشه | بهار پشت زمستون | پس از تو برام قصه غم داشت | نبود و ندیدی بهارم ترو کم داشت
|

نمونه دیگر: ترانه گلاب با صدای شهرام شپره

تو که بی وفا بودی | رفیق نیمه راه نبودی | منو دنبالت کشوندی | منو کلی سوزوندی | منو به
چه روزی نشوندی | بس که هی غصه تو رو خوردم | بس که هی اسمت رو بردم | به هر جایی
که رسیدم | یادگاری از تو دیدم | دیگه راس. راسی بریدم | و غیره....

۴- بی محتوایی متن با تکیه بر قافیه و هجا

کلیه ترانه‌های شماعی زاده

برای نمونه: ترانه گیتار، با صدای شماعی زاده. ترانه سرا: خواننده

وقتی داری مری سفر | هرچق دلت می‌خواد ببر | گیتارو با خودت نبر |

نمونه دیگر از همین خواننده، دختر مردم:

دختر مردم | پکرم کرده | امسال از هر سال عاشق ترم کرده | توی گوشش خوندم منو دوست
داره یا نه | ازش پرسیدم بگو یا آره یا نه | بگو آره یا نه |

در این بخش شایان توجه است نگاه و مروری به دو متن از ترانه، با در نظر گرفتن دو زمان کاملا متفاوت، در سرایش آن ببیندازیم. به این ترتیب می‌توانیم حدس بزنیم که سرشت موسیقی ایرانی چگونه در حال به اتمام رسیدن است و چه بسا که پایان نیز گرفته است. نخستین ترانه، کاری ست از شاهکار بیژن پژوه و اثر بعدی کاریست از شهریار قنبری.

نخستین ترانه را مرور می‌کنیم که با صدای شاهکار بیژن پژوه است، ترانه سرا (۴)

نام ترانه : تهدید

هی منو تهدیدم نکن که میرم | یه چیزی ام دستی میدم نباشی | چکار کنم که قهر کنی دوباره
| چکار کنم که بی خیال ما شی | هی منو تهدیدم نکن که میرم | چقد بدم بری بدون فریاد | فکر
می‌کنی نباشی من می‌میرم | برو بینیم بابا، بزار باد بیاد | گفته بودم دوست دارم ببخشید | حالا ما
یه روز یه دروغی گفتیم | تو هم دیگه اینقد جدی نگیر | حالا ما یه وقتی یه چیزی گفتیم | اینا
اونا نیس، عزیزم لو لو برد | دوره تازوندن تو، سر اومد | لگام تو به گردنم نجسبید | کم زده
بودی چسبشو وراومد.

ترانه سرا و خواننده، مخاطب (معشوق) را کالایی می‌سنجد که تاریخ مصرفش تمام شده و حال به هرگونه که هست باید از او صرف نظر کرد! معمولا این گونه رفتار و بیان کلمات را با قشر درمانده و وازده (خاصه، نمی‌گویم فاحشه‌گان) اجتماع انجام می‌دهند و بیان می‌کنند، نه نسبت به کسی که می‌توانسته تا به دیروز عاشقش، و امروز از چشمش افتاده باشد. تحقیر و توهین بیش از هر چیز اما دامن گیر خواننده و ترانه سراست. زیرا خود را در برابر مخاطب "یابویی" بیش نمی‌بیند که باید برای مهار کردنش به گردنش لگام بست!

ترانه دوم به نام "گستاخی" ست، که با صدای خواننده: گیتی و ترانه سرا: شهریار قنبری سروده و اجرا شده است. تاریخ سرودن این ترانه به سال ۱۳۵۵ است که بنا به گفته ترانه سرا در آن دوران، از سوی هواداران برابری زن و مرد، (فمنیسم) مورد اعتراض قرار گرفت. مرورش می‌کنیم:

آره راسته | این درسته | دست من | دست کنیزه | شما صاحب اختیاری | دست هاتون برام عزیزه
| شما معصوم | شما صبوری | شما انگار خود نوری | همه جا هستی و نیستی | همیشه فقط یه
جوری | میدونم جسارته اسم شما رو بیارم | آگه گستاخی نباشه نفس هام مال شما | تا چشم
می‌بینه | مثل سایه دنبال شما | شما عشق لایزالی | شما ذات بی زوالی | شما حاضر | شما غایب
| شما ممکن و محالی | شما رمز شعر حافظ | شما رازهر قصیده | شما شعری نسروده | شما
طرحی نکشیده | شما صاحب یقینی | شما گردش زمینی | شما علت، شما مقصود | شما پاکیزه
ترینی | شما پیدا | شما نایاب | شما اول | شما آخر | شما بیداری هر خواب | من کنیزم | شما
سرور | شما از ستاره بیشتر | شما مومن | شما صوفی | شما درویش و قلندر | شما از جنس

سپیده \ شما ابریشم شعری \ شما علت نخستین \ خلقت مبهم شعری \ شما بهترین شبانی \ شما
قدیس و فرشته \ کاشف حرف و صدایی \ کاشف خط و نوشته \ چه تماشایی دست‌های شفاف‌بخش
شما \ چشم‌های بسته‌ی این خسته کنیز و واکنه \ این یه میلاد دوباره س \ متبرک و عزیز \
وقتی سرور منو با اسم کوچیک صدا کنه \ کاش می‌شد رخت شمارو بو کنم \ کفش و از پای
شما در بیارم \ پشت در کفش شما رو جفت کنم \ پایین پای شما سر بذارم \

پس از این دو نمونه به خواننده دیگری نیز باید اشاره کرد که ترانه هایش از بی محتوایی سرشارند.
یک نمونه از مشت‌خروار! نام ترانه: برو، خواننده: آرش، ترانه سرا (?)

روزی. روزی عاشق تو بودم \ از دست تو خیلی راضی بودم \ اما بعد تو شیطونی کردی (!?)
نزدیک من نیا تو \ برو برو. دلم ترو ترو نمی‌خواد \ دیگه. دیگه نمی‌خوام ببینمت \ برو. برو.
دلم دیگه. دیگه جای دیگه هست \ نزدیک من نیا تو \ این دو خط بی محتوا، سه دفعه با ملودی
شاد که اختلاط موزیک عربی با هندی است، تکرار می‌شود و سپس به پایان میرسد کلیه ترانه
های این خواننده نوظهور به همین منوال است!

۵- ترویج فرهنگی که جمهوری اسلامی نماینده آن است

ترانه: خلیج فارس، با صدای سیمین، ترانه سرا: مسعود امینی

چشمشو در میارم هرکی بخواد خلیج فارس رو، خلیج عرب صداس کنه (به مفاد)

ترانه: عروسک کوکی با صدای سیمین، ترانه سرا، مسعود امینی

ترانه: امام رضا با صدای شهره، ترانه سرا، ژاکلین

یادش بخیر. یادش بخیر \ که خورنه مون توی وطن بود \ زیارت امام رضا \ همیشه کار من
بود \ با چشم گریون اومدم \ یه شب برم به خورنه \ دیدم یه گدای پاپتی \ کفشامو برده بی جک و
چونه \ ... غیره

ترانه: یارب با صدای هایده ترانه سرا، ؟

بگو یارب \ چه بد گفتم \ چه بد کردم \ که نزدت خویشتن را دیو و دد کردم \ به جز عشقی که
دردش را به من دادی \ به من یارب \ چه بخشیدی که رد کردم \ فقط در عاشقی یارب \ مدد گفتم \
شدم عاشق \ تمنای مدد کردم \ به حرفم گوش کن یارب \ به دردم گوش کن یارب \ اگر بیهوده
می‌گویم \ مرا خاموش کن یارب \

ترانه: کیوتر عشق، خواننده لیلا فروهر، ترانه سرا: مسعود فردمنش

تو کاری کردی که کافر نکرده \ به هرکس گفتمش باور نکرده \ تو همچین کفتر عشق رو
پروندی \ که تو هیچ آسمونی برنگرده \ تو کاری کرده دشمن نمی‌کرد \ که دشمن سهل اهریمن
نمی‌کرد \ من اون قد باوفا بودم \ که جز تو کسی ظلمی چنین با من نمی‌کرد \ چوبه دار رو بستنی \

پای دار ما نشستی | طناب دار رو بافتی | کار دل مارو ساختی | هزار دفعه شمردم | با هر
کدومش مردم | نیومدی تا آخر ترو به خدا سپردم |

تضاد در معنا، میل به شکنجه، عدم مطابقت فاعل با فعل | احساس مازوخیستی، ترویج روحیه
قصاص، تکریم و کرنش و بخشایش آن کسی که آزار می‌دهد، در این ترانه با ریتمی شاد و عشوه های
آبکی خواننده موج می‌زند. فرض را می‌گیریم معشوق جنین می‌کند. به عبارتی چوبه دار را فراهم
و خود نیز زیر چوبه دار می‌نشیند تا نفس آخر فیصله بگیرد، اما ناگهان قربانی به کرنش می‌نشیند و
"کافر" را که معشوق بی وفایی ست، به دست باری تعالی می‌بخشاید! برآستی این چگونه عشقی ست؟
این موسیقی و ترانه تلطیف دهنده کدام بخش از روان سالم آدمیست؟

"ترویج روحیه خشونت"، که یکی دیگر از ابزارها و دست آوردهای جمهوری اسلامی است در
بسیاری از متون ترانه‌ها موجود است. برای نمونه: ترانه، برو با صدای روزبه، ترانه سرا (؟)

بی شرف خودتی | من می‌خواستم که با تو باشم | بمونم تا همیشه | اما تو رفتی و نگفتی | عاقبت
این دل من چی میشه | حالا | چرا برگشتی میگی بی تو نمیشه | نمی‌خوامت برو گمشوا | برو از
جلوی چشم واسه همیشه | و... و... غیره

در روان شناسی مدرن، خشونت (aggression) را به واکنش و کنش متقابل تعریف کرده‌اند که فرد
به چند منظور مشخص، انجام می‌دهد ۱- به دلیل ترس و احساس جدایی و یا موقعیت‌های جدایی آفرین.
۲- میل برای ایجاد ترس یا گریز دیگران ۳- میل به ایجاد ترس و وحشت برای پیش بردن عقاید و
علائق و اهداف از پیش آماده شده. ۴- به منظور تسلط بردیگری. ۵- پرخاشگری، ناشی از حرمان و
جدایی یا ابطال اهداف، ناشی از خشم.

آنچه به عنوان نمونه، از این ترانه نام برده شد، دارای چنین ویژگی‌ها و ترویج روحیه مورد نظر است.
از این دست ترانه‌ها فراوانند.

نمونه دیگر: ترانه، برو با صدای افشین، ترانه سرا (؟)

سایه ات رو بردارو از این جا برو | نمی‌خوام ببینمت دیگه ترو | سایه ات رو و دار و از این جا
برو | که دلم طاقت درد رو نداره | برو که چشای دوره گرد تو رو دلم درد بی درمون میذاره |
و... و... غیره

نمونه دیگر: خواننده: بیتا، ترانه سرا (؟)

از سر رام درت می‌کنم | پیش همه بدت می‌کنم | تماشا کن ببین چه جوری | حالا دست به
سرت می‌کنم | گفتم به وقت خطا نکنی | به وقتی اشتباه نکنی | پیش منو خدای دلم | مواظب
باش گناه نکنی | گناه کردی سزاش رو بده | بهای اشتبابت رو بده | جواب حرفای دلم رو |
جواب روزگار رو بده | با تو دیگه کاری ندارم | حتی دیگه دوست ندارم | امیرم و با رفتنم | می
دونم ترو به زانو در میارم. |

این تمام متن ترانه است که سه بار تکرار می‌شود تا از زمان طبیعی، با ریتم و پر کردن فضای خالی

آن جلوگیری شود تا به این ترتیب به گوش شنونده زیبا جلوه کند! اما خصوصیات و ویژگی این ترانه، جز ترویج روحیه خشونت چیز دیگری هم هست؟

"ترویج روحیه دعاگویی و خرافات و نفرین"

چه در زمان حکومت پهلوی و چه در دوران دیکتاتوری اسلامی ایران، همواره ترانه‌هایی به گوش می‌رسید و می‌رسد که حاکی بر پناه بردن به خدا و یا دعا و شانس و خرافات و نفرین و آه و ناله و زاری بر پیشگاه "باری تعالی" بوده. اما در این سالهای اخیر در لوس آنجلس ترانه‌هایی سروده و پرداخته می‌شود که دست دوران پیشین ترانه‌ها را از پشت بسته است! آن قدر معنا و مفهوم دارند و هربندش با بند دیگر در رابطه، که باید باشنیدن آن بر روی چیزی به نام خدا و دعا و.. و.. خط کشید!!

نمونه: ترانه شانس، خواننده، لیلا فروهر

من که تموم عمرم | دل به کسی نبستم | من که توی کنج خونه | شب تا سحر نشستم | حالا که
توی این غریبی | یاری رو پیدا کردم | طلسم من شکسته | عشق و بهوونه کردم | یه یاری دارم
زرنگه | با دل من دو رنگه | توی کنج سینه قلبی | داره که مٹ سنگه | بخشکی شانس بخشکی |
بخشکی شانس بخشکی |

این نیز تمام متن ترانه است. همین و بس!

نمونه دیگر: نام ترانه: شکوه، ترانه سرا: هما میرافشار

از تو باتو شکوه کردم | نازنینم درد دل هامو نوشتم | شب سحر شد من هنوزم | قصه دل از تمام
لحظه‌های سرنوشتم می‌نوشتم | من ترا بر برگ گلها می‌نوشتم | من ترا برموج دریا
می‌نوشتم | من ترا با این نفسها عاشقونه | بر دل غمگین و تنها می‌نوشتم | دونه دونه نامه هامو
پاره کردی | تو منو از شهر خود آواره کردی | بعد من هرگز نپرسیدی او کجا رفت | از کسی
هرگز نپرسیدی چرا رفت | رفتم و دیگر زمن نامی نپردی | دل به عشق دیگری بی من سپردی |
بی تو من با عالمی بیگانه بودم | هرچه بودم عاشقی دیوانه بودم | بعد من با هر که بی من
می‌نشینی | آرزو دارم گل شادی نجینی | تاکه هستی روی خوشبختی نبینی | روی خوشبختی
نبینی. |

عشق‌های شرقی و ترانه‌های اینچنین‌اند. معشوق، روزی عاشق سینه چاک است، روزی دیگر نفرین کننده و به دام طلسم و جادو گرفتار و انتقام جو! از قرار معلوم حد تعادلی هم در روابط و احساسات عاشقانه در فرهنگ ما نیست! یک ترافیک عمومی ست. هر کس بوق بیشتری بزند، راهش زودتر باز می‌شود و عبور از تونل و جاده عشق، ساده تر!

۶- بی‌هویتی (جایگزینی ضمیر سوم شخص جمع "ما" به جای ضمیر اول شخص مفرد "من")

کاربرد این اصطلاح روان‌شناسی، در ادبیات و شعر و ترانه سرایی، به این منظور است که: هویت و شخصیت انسان در برابر فرد دیگر و یا مفاهیمی عاطفی، نا معلوم و مجهول و اغلب منفعل می‌گردد. "فردیت فرد"، به پای دیگری و به نام "عشق"، بی‌معنا می‌شود و حضورش ناپیدا، و فقط وقتی حضور

فردی‌اش معنا می‌یابد که معشوق اراده کرده باشد. سر سپردگی بی‌چون و چرا معنای واقعی عشق‌های شرقی است. نه معشوق جای خود را دارد و نه عاشق! محل اعراب هیچ یک مشخص نیست!

اما کم‌انتظاری، از سوی ترانه‌سرایانی است که حامل اندیشه و پرچم دار روشنگری‌اند.

بیشتر شنوندگان به ترانه "شام مهتاب"، عنایت دارند. این ترانه زیبا سروده شده است. اما به ناگاه در متن، ضمیر سوم شخص جمع "ما"، به جای ضمیر اول شخص مفرد "من" تبدیل می‌شود. استدلالی در میان نیست، وزن و ریتم ترانه نیز تغییر نمی‌کند، اگر از ضمیر اول شخص مفرد "من" بهره گرفته می‌شد. متن را مرور می‌کنیم.

ترانه، شام مهتاب. خواننده داریوش. ترانه سرا: ایرج جنتی عطایی

تو اون شام مهتاب کنارم نشستی \ عجب شاخه گل وار به پایم شکستی \ رقم زد نگاهت به نقش آفرینی \ که صورتگری را نبود این چینی \ پریزاد مهر و مه آسا کشیدی \ خدا را به شور تماشا کشیدی \ تو دونسته بودی چه خوش باورم من \ شگفتی و گفتمی از عشق پر پر من \ تا گفتم کی هستی \ تو گفتمی یه بی تاب \ تا گفتم دلت کوا \ تو گفتمی که دریاب \ قسم خوردی بر "ما" \ که عاشق ترینی \ توی یه جمع عاشق \ تو صادق ترینی \ همون لحظه ابری \ رخ ماه و آشفتم \ به خود گفتم \ ای... وای \ مبادا دروغ گفتم \ هنوزم توی شبها تکه ماه و داری \ من اون ماه و دادم \ به تو یادگاری.

نمونه دیگر: ترانه، عسل بانو با صدای، سیاوش قمیشی، ترانه سرا (؟)

عسل بانو هنوزم پیش "مای" اگر چه دست تو \ تو دست "من" نیست \ هنوزم با توام تا آخرین شعر \ نگو وقتی واسه عاشق شدن نیست \ و.. و.. و غیره

در این شعر، عسل بانو، یک نفر است که معشوق است و عسل بانو نام دارد، عاشق هم یک فرد است که خیال می‌کند اگرچه معشوق در نزدش نیست اما دستهای او در دستهایش هست. در این خیال و تصور خصوصی به ناگاه عاشق چند تن می‌گردد و ضمیر جمع "ما" بکار می‌رود، آن هم در برابر من عاشق که یک نفر است! پاسخ آکادمیکی زبان فارسی در دست نیست، جز ذهنیت بت پرستی و شهرزاد خواهی و خدای بانو صفتی!!!

در مواردی استثنایی، گاه ترانه سرا به گونه کلاسیک می‌سراید، کاربرد این گونه ضمیرها، براساس قالب شعر کلاسیک قابل پذیرش است، اگر چه استفاده از آن دیروزی و غیر مدرن است!

موسیقی مدرن، واژگان مدرن را می‌طلبد. اما این به منظور کاربرد ناموزون و ناهماهنگ واژه‌ها با متن نیست.

۷- وطن پرستی

به همراه جنبش مشروطه ناسیونالیسم به فرهنگ ما راه یافت، وطن پرستی و وطن دوستی در ادبیات شکلی دیگر به خود گرفت. این بار وطن "مادر" شد و خاک وطن تقدس یافت. خون نیز تقدس یافت. فرهنگی پا گرفت که می‌شد در راستای عشق به وطن، در راه آن جان فدا کرد و برخاکش خون ریخت.

"آزادی" را خون لازم بود و جان‌های شیفته. شاعران و نویسندگان مبلغان بی‌دریغ "عشق به وطن" شدند. گذشته ناشناخته ما آینده آرمانی ما را می‌بایست گسترش می‌داد! جنبش مشروطه به آرمان‌های خویش دست نیافت. حکومت برآمده از آن ناسیونالیسم برای استحکام خویش بهره برد. رضا شاه برای متحدالشکل گرداندن کشور به عظمت ایران باستان نیاز داشت. وطن پرستی با تاج و تخت شاهی گره خورد و شاه بار دیگر "سایه خدا" بر زمین شد. حکومت اسلامی ناسیونالیسم را در "امت اسلامی" باز یافت و از آن همان استفاده‌ای را کرد که سلف او. وطن این بار سر از مذهب برآورد و در ظاهر از ناسیونالیسم حتی فراتر رفت و "اخوت اسلامی" را در بعد جهان هدف قرار داد. در باطن اما حکومت اسلام در ایران مهم بود و حفظ آن بیشتر! آن چه را که جمهوری اسلامی در این عرصه تبلیغ کرده و می‌کند، پس از سال‌ها از خارج از کشور نیز سر برآورد. در ترانه‌های "لوس آنجلسی" پدیدار گشت. حضور وطن دوستی در ترانه‌ها و اشعار جنبش ناسیونالیسم ایران، یعنی جنبش مشروطه، اگر چه نقش انقلابی و مثبت داشت، اکنون جز خدمت به ارتجاع چیزی نیست. نشانی ست از ذهن‌های کور که نه شناختی از وطن در دوران معاصر دارند و نه جمهوری اسلامی را می‌شناسند. جالب این که فریادپرست از دور که می‌بایست ایران دوستی ترانه سرا و خواننده را نشان دهد. اما به راستی این وطن پرستان ایراندوست حاضرند در این برهه از زمان جان فدای وطن کنند؟

ترانه : وطن با صدای داریوش، ترانه سرا؟

و غیره.... اما از همه شنیدنی تر، ترانه " شناسنامه من" با صدای گوگوش و مهرداد آسمانی ست.
ترانه سرا، شهریار قنبری.

مرور این ترانه فرصتی ست برای درک بی واسطه عشق به وطن و باز هم تناقض سرایی:

وطن چیه؟ وطن کیه؟ لالایی بچه گیه | وطن تویی، وطن منم، منم که پر پر می‌زنم |

زبان مادری من | مارو به هم می‌رسونه | جای همه تجربه‌ها | عطر غریبی در هوا |

اصالت خاطره‌ها (؟) | فرصت آزادی ما (؟) | پنجره‌ای رو به سکوت (؟) | تنهایی کویر لوت

(؟) | دل ضربه‌های هر چه بد (؟) | تجارت تن با قلم (؟)

پنجره ایی به پنج دری (؟) | با مردم خاکستری | رو به حیاط بچگی | سرخوردگی، دلمردگی |

و غیره.....

براستی؛ می‌بینید که ترانه‌سرا چه می‌سراید و خواننده نیز طوطی‌وار چه تکرار می‌کند؟ اگر وطن پنجره‌ای رو به سکوت و حیاطی رو به دلمردگی و سرخوردگی و تجارت تن با قلم و دل ضربه‌های هر چه بد و آب دشمن‌خوست، دیگر این همه آه و فغان سر دادن برای چنین وطنی از چه روست؟!

موسیقی "لوس آنجلسی"، موسیقی ست مملو از شکایت و ناله و فاقد معنا و مفهوم. مولد دلهره و فغان. کابوس زندگی و دربه دری. عاری از لطافت عاطفه و تضعیف کننده روحیه بارور. مسخ اندیشه و اشاعه شعارهای خالی از عمل. حدیث مکرر نفرت و خشم و انتقام. طرد جهان. دستاویز شدن به آسمان. پرداختن و رجوع به دنیای پوچی. پیشنهاد و پیام آور رنج و اندوه. ارجاع اراده آدمی به آن سوی آسمان و یا چیزی به نام شانس و بخت و اقبال و ترویج خرافه و دلی‌های شبانه و سحرگاهی.

این نوع از موسیقی، بیانگر ستیز و تضادهای درونی و بحران فرو ریختن ارزشهای انسانی ست.

فلسفه جوهری این گونه ترانه‌سرایی حکایت این ضرب‌المثل است: "پس از ما جهان را گو آب بگیرد".

ساده‌نگاری و سهل‌اندیشی و هیچ‌سرایی به آسانی مقبول همگان می‌افتد. بنابراین لزومی ندارد تا ترانه‌سرایان به خودحمت فکر دهند و نغمه‌ای بسرایند دلنواز. همان بس که با بکارگیری قافیه‌های کلیشه‌ای و ضربی، آهنگی بسازند و بزن و برقص و بشکنی راه بیندازند. این تمامیت مسئولیت ترانه‌سرایان امروزی است: راحت‌طلبی و ساده‌اندیشی و بیهوده‌سرایی.

آهنگ‌سازان سبک مورد نظر ما یعنی "لوس‌آنجلسی"، در مرسوم‌ترین ترکیب و فرم آن، می‌کوشند تا قسمت "کرسندو" (۶) را با ضعیف‌ترین و یکنواخت‌ترین اصوات آغاز می‌کنند و صدا را تا مرحله قویترین و درهم‌ترین صداها بالا می‌برند و با همان اصوات "آرچلو" (۷) را در تمام "اوکتاوها" (۸) به همراه آلات موسیقی تکرار می‌کنند و یک نوع هارمونی می‌سازند که از پا تا به سر، با آنچه که طبیعتاً از موسیقی ناشی می‌شود، متفاوت است. این عمل از آن جهت انجام می‌گیرد تا اصوات غیرمنتظره و نامأنوس، شنونده را تحت تأثیر قرار دهند. در نتیجه با ایجاد اصوات نامأنوس در شنونده، تحریک حسی - شنیداری ایجاد می‌کنند که اغلب به این گونه از موسیقی گفته می‌شود: خوب، قشنگ، جالب، که نه این است و نه آن و نه می‌تواند میزان ارزش هنری محسوب شود و وجه مشترکی با آن داشته باشد. چنین موسیقی‌ای قادر نیست یک اثر هنری واقعی را بوجود آورد، زیرا نیازمند کمال و تناسب است. یعنی: شکل و محتوا باید دست در دست یکدیگر دهند و واحد کاملی را بوجود آورند.

آهنگسازان در ملودی، اصوات را متراکم می‌کنند، در هم می‌آمیزند و گاه بر قوتشان می‌افزایند و گاه نیز از شدتشان می‌کاهند و با این اعمال در شنوندگان تأثیری فیزیولوژیکی بوجود می‌آورند و شنونده ناآگاه نیز این تأثیر را به جای هنر موسیقی قلمداد می‌کنند. تأثیر این موسیقی بر فرد، احساس زیبایی‌شناسی او را به حداقل می‌رساند، سیستم اعصاب او را در هم می‌ریزد و در نتیجه روان او را بیمار می‌کند. این تأثیر در بیشتر موارد مخرب روان و اعصاب آدمی است. (۹)

هنر موسیقی و ترانه‌سرایی ایرانی روز به روز از لحاظ مضمون فقیرتر و از نظر شکل و محتوا نامفهوم‌تر می‌شود و در آخرین تجلیات خویش خصائل هنری را از دست داده و جای خود را به شبه هنر سپرده است.

ریشه و نهاد موسیقی همانی است که بود، فقط شکل‌ها و فرم‌ها تغییر کرده‌اند. مضامین ترانه‌سرایی نیز محدودتر و تکراری‌تر و یکنواخت‌تر شده است و سرانجام به مرحله‌ای رسیده که در نظر ترانه‌سرایان ممتاز انگار از قرار معلوم همه چیز گفته شده و حرفی نمانده تا گفته نشده باشد. ترانه‌سرا با آهنگساز به اصطلاح خبره‌ای دست در دست هم می‌گذارند تا با عباراتی نامفهوم که تا کنون به کار نرفته، به زعم خویش سبک و سیاق و فرم و ترکیب جدیدی ارایه دارند و از آنجا که مورد استقبال مردم عامه و ساده‌پسند نیز قرار می‌گیرد، دنیا بر وفق مراد می‌گردد!

مخاطبان این موسیقی در داخل و خارج نیز انگار، همان چیزی را که می‌شنوند که انتظار داشتند، زیرا بی‌هیچ چون و چرا آن را می‌پذیرند، بی‌آن‌که بر آن اندیشیده باشند. گویی هنرمند (ترانه‌سرا و آهنگساز و خواننده) با اطمینان به استعدادی خدادادی و با تکیه بر آن، هرچه دلشان می‌خواهد می‌سرایند و می‌سازند و می‌خوانند و خلق می‌کنند و توزیع و عرصه می‌نمایند و به نام اثری هنری ارائه می‌دارند و براین باورند که کارشان عالی و خدشه‌ناپذیر است. حکایت ایشان چنین است که آن قدر غرق دنیای کوچک کوچک خویش‌اند که زمان و زمانه را فراموش کرده‌اند. بی‌خبر از دنیای واقعاً موجود، به هواداران خویش نوید دنیایی را می‌دهند که سالهاست عمر آن به سر رسیده و به تاریخ پیوسته است.

-
- ۱- کتاب ذهن در بند، بخش: نوعی از موسیقی، نوعی از فرهنگ، اثر: اسد سیف
 - ۲- واژه "فرهنگ بی چرا" را از محمد مختاری وام گرفته ام. برای مطالعه رجوع کنید به کتاب "تمرین مدارا" بخش فرهنگ بی چرا، اثر محمد مختاری
 - ۳- برای مطالعه رجوع کنید به: ت. رایک. (فروید - یونگ - ویلهلم رایش) مازوخسیم در انسان امروزی. انتشارات فرار و راینهارت. نیویورک.
 - و همچنین: *Psychiatrie. N pourafkary md. Band 1 & psychologie*
 - ۴- برای مطالعه رجوع کنید به کتاب "تضاد های درونی ما" اثر، کارن هورنال. ترجمه محمد جعفر مصفا
 - ۵- زمینه و پیشینه اندیشه ستیزی در ایران. بخش: شاه لمپن ها، جامعه لمپن پرور. اثر: اسد سیف- و ذهن در بند. بخش: نوعی از موسیقی - نوعی از فرهنگ، اثر: اسد سیف
 - ۶- *crescendo* بخشی از آهنگ است که اصوات آن به تدریج ایش و قوت می گیرند.
 - ۷- *arpeggio* اصطلاح ایتالیایی که در سطر بالای نت های موسیقی نوشته می شود.
 - ۸- *oktav* نت درجه هشتم از نت پایه در گام و یا تونیک است. فاصله هشت درجه گام دیاتونیک
 - ۹- رجوع کنید به: *ARZNEIMITTEL WIRKUNGEN pharmakologie & TOXIKOLOGIE*
Wissenschaftliche verlagsgesellschaft mbh stuttgart